شرح غزل ملمع حافظ

مهاجر شجاعی، پرویز

در دیوان حافظ،غزل ملمعی وجود دارد که شامل لهجه‏ی لری‏ست،به مطلع:

1-

سَبَتْ سَلْمی بِصُدْغیهَا فُوَادِی‏ و رُوحِی کُلّ یَوْم لِی یُنَادِی

این بیت کاملا عربی‏ست و صحبت از معشوقه‏ی دلخواه عرب است که با ریسمان‏ دوشاخه‏ی زلفانش دل شاعر را اسیر کرده و در بند کشیده است و به واسطه‏ی همین کار،روح‏ شاعر مرتب و هر روز از او دادخواهی می‏کند.

2-

نگارا بر من بی‏دل ببخشای‏ وَ واصِلْنِی عَلی رَغْمِ الاعَادِی

به نگار می‏گوید که چون دل من اسیر توست و آن را در بند کرده‏ای،محبتی کن و به‏ کوری چشم دشمنان به من بپیوند.(چه زیبا معنی شده است(علی رغم)که تصور می‏کنم‏ برای اولین بار این کار به وسیله‏ی سودی انجام‏ گرفته است)و چه قدر به جای خود افتاده است‏ این جمع الجمع:عدو-اعدا-اعادی.

در برخی از نسخ،به جای«نگارا»(ضبط قزوینی)،«خدا را»نوشته شده است که با توجه‏ به بیت سوم،«خدا را»زیباتر است:

3-

حبیبا در غمِ سودای عشقت‏ تَوَکَلنا عَلَی ربِ العِبادِ

به نگار یا دوستش می‏فرماید:ای دوست، در غم این کار مشکل و معامله‏ی عشق،توکل‏ کردم به خداوند عالمیان،خداوند بندگان.

4-

امن انکرتنی عن عشق سلمی‏ تز اول آن روی نهکو بوا دی

ای کسی که عشق مرا به سلمی انکار می‏کردی و مرا از آن باز می‏داشتی،تو از اول‏ باید آن روی زیبا را می‏دیدی.تز اول،یعنی تو از اول؛نهکو،به معنای نیکوست(در گویش‏های‏ محلی اغلب واژه را از نظر تلفظی پر می‏کنند، من چندین بار شنیده‏ام که عوام به جای رودهن‏ گفته‏اند رود هند و فکر می‏کنند ادبی‏تر سخن‏ می‏گویند و خود حافظ در ادبیات بعدی روش را روشت گفته است).بوا،به معنای باید و دی‏ به معنای دیدی است و بوادی یعنی باید می‏دیدی که هم اکنون در شهر ما به همین شیوه‏ سخن می‏گویند.در بعضی از نسخ،مصراع دوم چنین است:تو اول رو،یکی لولی بوادی، که گرچه ممکن است از حافظ باشد،ولی مسلما خودش تصحیح کرده و به سلیقه‏ی‏ شعری نمی‏خورد و نسخه‏ی قزوینی ارجح است.

تا به این جای غزل همان بود که سودی معنی کرده بود و سایر اساتید(مثل دکتر خلیل خطیب رهبر)معنی آن را کامل‏تر و بهتر برای ما بیان کرده بودند.ولی بحث اصلی‏ ما که انگیزه‏ی نوشتن این مطلب شد و پس از مکالمه‏ی تلفنی،استاد گرانقدر پروفسور امین به من تکلیف کردند که مطلب را بنویسم،از همین مصراع دوم بیت چهارم شروع‏ می‏شود.

سودی عالم بوسینایی که تا سال 1006 هجری قمری در حیات بوده است،در شرح‏ این بیت می‏نویسد:«این غزل ملمّعی‏ست به زبان عربی و یک لهجه‏ی مخصوص‏ شیرازی.»1و با تبعیّت از سودی،یقیه‏ی شارحین و گردآورندگان محترم حافظ،همگی‏ نوشته‏اند که این غزل ملمّعی‏ست از زبان عربی و یک لهجه‏ی قدیمی شیرازی.

می‏دانیم در شیراز علاوه بر فارسی،دو زبا دیگر مورد استفاده است:یکی ترکی‏ که بیش‏تر اهالی ایل قشقایی به کار می‏برند و دیگری زبان لری(لری بختیاری و لری‏ ممسنی).

مینورسکی در دایره المعارف اسلام می‏نویسد:«مبنای عمده‏یی که اجازه می‏دهد چهار شعبه‏ی عمده‏ی لر یعنی ممسنی،کوه گیلوی،بختیاری و لران(خاص)را تحت نام لر جمع‏ کرد،مبنای زبان‏شناسی‏ست.»2

بنابراین،این ملمّع به زبان عربی و لری‏ست،نه لهجه‏ی شیرازی که سودی گفته و دیگران تکرار کرده‏اند.

حالا چرا حافظ ملمّع با زبان لری-عربی سروده است،در شرح حال زندگی حافظ در تاریخ ادبیات ایران،مادر حافظ را از اهالی کازرون دانسته‏اند.3و در چهار مبنای عمده‏ی‏ زبان‏شناسی که مینورسکی بیان کرده،یکی از آن‏ها ممسنی‏ست که(ممسنی بخشی از شهرستان کازرون در استان فارس بین کوه گیلویه و بختگان می‏باشد).4

نویسنده‏ی این سطور که زادگاهم در یکی از شهرستان‏های استان لرستان می‏باشد (بروجرد)،معانی این ابیات لری را می‏توان بفهمم،اگرچه مانند اهالی محترم خرم‏آباد، گویش لری نمی‏دانم،ولی از زبان لری آثاری در گویش شهر ما باقی‏ست.

بیت پنجم این غزل نیز ملمّع است که مصراع اول کاملا لری‏ست و در معنای آن‏ برای من ابهام وجود دارد:

5-

که همچومُت بِبِوتِن دِل وایِ رَه‏ غریق العشق فی بحر الودادِ

هم‏چومت:مانند من تو را؛ببوتن که در حقیقت به موتن:به بورن یا ببورن؛دل هم‏ که همان دل،ولی واژه‏ی وای‏ره راسودی معنی کرده به«یکبارگی».

نمی‏دانم مترجم زبان لری سودی چه شخصی بوده و یکبارگی را از کجا آورده است‏ که این‏گونه معنی کردن بر روی معنی مصراع دوم هم تأثیر می‏گذارد و جالب این است‏ که سایر عزیزان هم بدون استثناء تا آن‏جا که من دیده‏ام به سودی تأسّی کرده‏اند و امّا معنی واژه‏های وای‏ره:

می‏دانم که در زبان‏های اصیل فارسی که‏ کم‏تر مورد تأثیر تحول قرار گرفته‏اند،همان‏ زبان‏های محلی لری،کردی،مازندرانی و... می‏باشند.در لرستان و مازندران(طبق اطلاع‏ بنده)،اغلب حرف«و»جانشین حرف«ب» می‏شود،مانند تلفظ آب که در لرستان و مازندران و سبزوار سایر جاها که بنده‏ بی‏اطلاعم،«آو»گفته می‏شود.البته با کمی‏ تغییر اعرابی در شهر ما به‏طور عامیانه،به کتاب‏ می‏گویند:«کتاو»و به کباب می‏گویند:«کواو» و به قول یک منبع رسانه‏یی،سیو هم که همان‏ سیب است.

حالا برای پی بردن به معنی واقعی واژه‏ی‏ لری«وای‏ره»،اگر به جای«واو»همان«ب»را به کار بریم،واژه می‏شود«بی‏ره»یا بگیره یا بگیرد که در گویش شهر بروجرد بجاره Beyra و در مازندران بی‏ره Bayra که همان معنی‏ بگیره یا بگیرد را می‏دهد.

پس اگر معنی این لغت را«بگیرد»بدانیم، معنی مصراع می‏شود:تو هم مثل من دلت مایل‏ می‏شود به بودن و گرفتار شدن.این مسأله(که‏ در بیت فوق گفته شد که اگر از اول او را می‏دیدی،باعث این می‏شود که دلت را بگیرد که بمانی؛مثل این‏که می‏گویند:با یک‏ نگاه نظرش را گرفت،پس تو هم مثل من دلت به بودن می‏گیرد و نمی‏تواند تکان بخورد و معنی عربی مصراع دوم هم که مستقل است می‏شود.مانند غریقی که جایش در داخل‏ دریاست،غریق عشق هم در دریای دوستی و محبت را جای دارد.

خلاصه معنی بیت می‏شود:اگر تو هم از اول او را می‏دیدی،مثل من دلت به بودن‏ گرفتار می‏شد.بودن در نزد معشوق درست مثل غریق در دریای عشق که جایش در دریای محبت است و جای دیگر ندارد.

در گویش شهر ما،به یکباره می‏گویند:«بواره»و به یکبارگی می‏گویند«بواره‏آی» که ارتباطی با وای‏ره ندارد.

6-

به پی‏ماچان غرامت بسپر یمن‏ غرت یک وی روشتی از اما دی

معنی این بیت هم همان است که سودی گفته و شارحین محترم کامل‏تر و بهتر آن‏ را گفته‏اند،ولی اگرچه سودی برای پرداخت محل غرامت و خسارات محل خاصی را در نظر گرفته،صف نعال و پشت در خانقاه،ولی به نظر بنده شاعر می‏گوید اگر یک کار غیرمعمولی و خارج از شیوه‏ی متداول دیدی،با رسم بی‏ماچان خسارات و غرامت آن را تقدیم می‏کنیم.

یعنی در صف نعال،مؤدب،به یک پای باز ایستاده و صم‏بکم و با همان روش دو دست به گوش‏ها به‏طور چپ و راست که علامت تعظیم و یک نوع دست بسته بودن است‏ در مقابل بزرگان که از زمان مغول معمول شده است.

نمی‏دانم در کجا(شاید در سفرنامه‏ی ابن بطوطه)خواندم که شیخ ابو اسحاق وقتی به‏ خدمت یک قاضی بزرگ شیراز رسید،در مقابل او با همان رسم پی‏ماچان یعنی دست‏ راست به گوش چپ،و دست چپ به گوش راست و ساکت نشسته بود.به‏هرحال،این‏ رسم«پای‏ماچان»علامت احترام گذاشتن و ادب است.

باری،بی‏روشتی یعنی بی‏روشی و غیرمعمول،از اما دی،یعنی از ما دیدی. در شهر ما اما را ایما می‏گویند.یعنی ما.

7-

غم ابن دل بواتت خورد ناچار و غرنه او بنی آنچت نشادی

در معنی بیت،مسأله‏ی مورد بحثی نیست،فقط در واژه‏ی«نشادی»باید دقت بیش‏تری شود.مرحوم خلخالی ابیات پراکنده‏یی از حافظ به دست آورده‏ که در پایان کتابش به چاپ رسانیده است.از جمله بیت بالا را نوشته و در زیرنویس به جای«نشادی»نوشته«نوادی».نوادی به معنی«نباید بینی»است‏ که معنی مصراع می‏شود:«وگرنه آن‏چه را که نباید ببینی،خواهی دید.»که‏ معنی منطقی‏تر است،زیرا واژه‏ی نشادی به معنای«شایسته‏ی تونیست»برای‏ زبانی که روش را روشت و نیکو را نهکو می‏گویند،واژه‏ی شاید به معنی‏ شایسته است،بیگانه است.و برای بهتر توجیه شدن عرایضم این‏که،بیتی در ذیل همان بیت از حافظ نوشته شده که در آن هم واژه‏ی نشادی به کار رفته و معنی آن«شاد نمی‏شوند»است.(ص 339 دیوان حافظ خلخالی):

غرت چنگی بزم آشتی و ما کن‏ اگرچه دشمنان‏شان این نشادی

یعنی اگر دوست داری سازی(چنگ)برایت بزنم که با آن آشتی کنی، اگرچه این کار دشمنان را شاد نمی‏کند،چون ساز کارش شاد کردن است.

8-

دل حافظ شد اندر چین زلفت‏ بلیل مظلم و اللّه هادی

دل حافظ در چین زلف تو گم شد و در یک شب تاریک خداوند راهنماست‏ برای گمشدگان.

پی‏نوشت‏ها

(1)-جلد چهارم شرح سودی بر حافظ،ص 23581.نیز دیوان‏ حافظ،چاپ خطیب رهبر،صص 595-596.

(2)-جلد دوم فرهنگ عمید،ص 1807.

(3)-جلد سوم تاریخ ادبیات ایران،ذبیح اللّه صفا،سال 1352،دانشگاه تهران،ص 1066.

(4)-جلد ششم فرهنگ عمید،شماره‏ی 2022.